

شقاوت و شکنجه در اساطیر و حماسه‌های ایرانی (با تکیه بر شاهنامه فردوسی)

دکتر صادق جقتایی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولایت

چکیده

شکنجه از قدیمی‌ترین پدیده‌های زندگی اجتماعی و سیاسی بشر است. تاریخ ملل مملو از اعمال شکنجه و ننگین انسان‌ها است که غالباً به مرگ دردناک هم‌نوع می‌انجامیده؛ شقاوت‌هایی همچون مُثله کردن، سوزاندن، پوست بازکردن، شکنجه‌نُ مرگ، و جز آنها. شگفت‌آور است دانستن اینکه دین‌ورزان نیز گاه در همسویی با ارباب قدرت، مُهر تأیید بر چنین رفتارهایی می‌نهادند. نویسنده این جستار بر آن است تا با روشی توصیفی - تحلیلی ضمن اشاره‌ای گذرا به چند و چون شکنجه در ایران باستان، آن را در برخی آثار حماسی فارسی به ویژه شاهنامه بررسی کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که به گواهی شاهنامه، در ایران پیش از اسلام، انواع شکنجه به انگیزه‌های مختلف اعمال می‌شده و فردوسی با تمام دلبستگی به فرهنگ ایران، از بیان این نقاط تاریک تاریخ ایران فروگذار نکرده است. دیگر آنکه سخت‌ترین شکنجه‌ها در پی اتحاد قدرت‌مندان و دین‌ورزان، برای سرکوب مخالفان و دست‌یابی به مشروعیت و قدرت بیشتر، اعمال می‌شده است.

کلیدواژه‌ها: شقاوت، شکنجه، ایران باستان، شاهنامه، دین.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۹/۲۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۰۹

Email: joghatay.4551@gmail.com

مقدمه

در دوران پیش از تاریخ، بشر می‌کوشید رضایت خدایان را جلب کند آنچنان که تقدیم قربانی به خدایان برای خشنود ساختن آنها از اصول اساسی بیشتر مذاهب و آیین‌های ابتدایی به شمار می‌رفت.^(۱) کشتار هموعان به‌ویژه اسیران بیش از انتقام‌جویی، به منظور جلب رضایت خدایان و برای فرونشاندن خشم آنان صورت می‌گرفت. این فجایع در هنگام برداشت محصول، بروز خشک‌سالی، شیوع بیماری‌های واگیر، شکست از دشمن و جز آنها نیز اعمال می‌شد. (ر.ک: میران ۱۳۵۳ الف: ۱۹۵-۶، ۱۳۵۳ د: ۵۰۱) ای بسا که خود قربانی نیز با این آیین همراهی داشته است.

با گذشت زمان «هنگامی که انسان‌ها به ضرورت نظم در روابط میان خود جهت ایجاد جامعه‌ای سالم و پویا پی بردند، به تدوین و تنظیم قوانین و مقررات پرداختند. این مسئله از اهمیت بسزایی برخوردار بود به گونه‌ای که وجود قوانین و مقررات در دوره باستان نیز به اثبات رسیده است و از شواهد و قراین تاریخی چنین برمی‌آید که شاه یا نمایندگان از جانب او، مسئولیت تدوین و تنظیم این قوانین را به عهده داشتند. به این ترتیب مردم ملزم به رعایت قوانین بودند.» (ابونیا ۱۳۸۵: ۴۱) ضمن اینکه نهاد قدرت اعمال مجازات را عملاً در دست گرفت، از این زمان دیگر شکنجه و قتل نه تنها برای خشنودی خدایان در مراسم مذهبی بلکه به منظور متنبه ساختن جنایتکاران و بزهکاران احتمالی اعمال می‌شد. به این ترتیب شکنجه صورتی قانونی یافت؛ حتی اعتقاد بر این بود که برای تأثیر بیشتر، مجازات‌ها باید به طور علنی و به نحو چشم‌گیری اجرا گردد. (ر.ک: میران ۱۳۵۳ ج: ۳۹۸)

اجرای مجازات از قدیمی‌ترین ادوار برای مقاصد سیاسی نیز صورت می‌گرفت و نهاد قدرت ناگزیر برای اقناع مخالفان و توجیه شقاوت‌های خود، علاوه بر بهره‌گیری از مهم‌ترین ابزار کارآمد یعنی زور و قدرت، به نهاد دین نیز متوسل می‌شده است. با نگاهی گذرا به تاریخ ادیان و چگونگی و فلسفه ایجاد حکومت‌ها

و نیز دوران نوباوگی و رشد این دو نهاد مهم اجتماعی و بشری، به نظر می‌رسد که در تاریخ همیشه بین نهاد دین و قدرت چنین پیوند تنگاتنگ و دوسویه‌ای برقرار بوده است. ساسانیان از متن این پیوند برخاسته بودند. اردشیر بابکان، خود موبدزاده بود و چنین پیوندی در خون او وجود داشت. در تمام دوره پانصد ساله ساسانی این پیوند حفظ شد و هر روز مستحکم‌تر گردید. یزدگرد اول که از دخالت‌های موبدان به تنگ آمده بود، بر آن شد تا این قرار را یک‌سویه لغو کند ولی نه تنها توفیق نیافت بلکه لقب منفی بزه‌گر (اثیم) را از موبدان دریافت کرد. (ر.ک: کریستن‌سن ۱۳۸۲: ۱۹۷-۱۹۶، ۲۱۸) در مقابل، انوشیروان این پیوند را محکم‌تر کرد و به موبدان اجازه داد با دشمنانشان، مزدک و پیروانش، هر آنچه می‌خواهند بکنند و «باغ نگون‌سار»^(۲) بیافرینند؛ دور نیست که در میان دیگر دلایل، این مورد نیز در ذکر لقب عادل برای انوشیروان مؤثر بوده باشد. از آنجا که موبدان و زبردستان او مسؤول نوشتن تاریخ (= *خدا/ینامه*) بودند (ر.ک: یارشاطر ۱۳۸۳، ج ۳ (بخش ۱): ۴۸۱-۴۸۰)، این دو لقب، بزه‌گر و عادل، تا دوران اسلامی امتداد یافت و به شاهنامه فردوسی نیز راه جست.

این ارتباط دوسویه و دیرینه، منشأ حوادث و تغییرات اجتماعی و سیاسی فراوانی بوده است؛ به عنوان مثال تاریخ دین زرتشت نشان می‌دهد تا زمانی که زرتشت از موطن خود به شرق به دربار لهراسپ مهاجرت نکرد، دین و آیین او از پذیرش و گسترش چندانی برخوردار نشد. پس از این مهاجرت و پذیرش دین توسط لهراسپ‌شاه بود که دین زرتشت روز به روز پیروان بیشتری یافت و بعدها با رسمیت یافتن آیین زرتشت در دوره ساسانی و اهتمام پادشاهان زرتشتی ساسانی در امر دین، این آیین گسترش فراوانی پیدا کرد. (ر.ک: بهار ۱۳۷۵: ۵۳-۳۳) شبیه به چنین داد و ستدی میان کنستانتین، امپراتور روم در قرن چهارم، و روحانیان

مسیحی برقرار شد و هر دو سو از این پیوند سود جستند که خود سرآغازی بود بر قرون تاریک وسطی. (ر.ک: میلر ۱۳۸۲: ۲۴۸-۲۳۲)

چرایی پیدایش و شکل‌گیری این رابطه در خور تعمیق و تحقیق است. از قرار معلوم، از اهداف و نیز دستاوردهای برجسته این پیوند، کسب مشروعیت و قدرت بوده است: مشروعیت برای نهاد قدرت و اقتدار برای نهاد دین، آنچنان که هر دو سوی این رابطه از آن بهره‌ها می‌یافتند. نهاد قدرت به موبدان اجازه بسط آیین و برخورد با مخالفان، ملحدان و مرتدآن را می‌داد و نهاد دین با مشروعیت بخشیدن به حکومت پادشاه، پروانه مجازات مخالفان سیاسی او را صادر می‌کرد. در پهنه حماسه و تاریخ حماسی، این پیوند که مولد حوادث بسیار بوده، انعکاس یافته است. نویسنده این جستار بر آن است تا با شیوه‌ای توصیفی - تحلیلی، به اختصار به چگونگی و پیامدهای پیوند نهاد قدرت و دین در دوره‌های مختلف بپردازد. علاوه بر آن، با ارائه شواهد و مستندات از شاهنامه که نمایشگر تصویری کامل از ایران باستان است، سیر دگردیسی‌های شقاوت، زجرکشی و شکنجه در اساطیر و حماسه‌های ایرانی را به اجمال بررسی کند.

پیشینه تحقیق

از جمله تحقیقاتی که در این خصوص انجام گرفته، مقاله‌ای است با عنوان «شکنجه از قدیمی‌ترین پدیده‌های تاریخ بشر است»، از ژاک میران که در چهار شماره مجله وحید (۱۳۵۳) به چاپ رسیده و در آن به بیان تاریخچه شکنجه در اروپا پرداخته شده است. منبع دیگر کتاب تاریخ سخت‌کشی از غفاری فرد (۱۳۹۲) است که نویسنده در آن، بی‌هیچ بحث و تحلیلی و بدون در نظر گرفتن محدوده زمانی خاصی، تنها به دسته‌بندی سخت‌کشی‌ها بر اساس نوع آنها (بریدن اندام‌ها،

سوزانیدن، پاره پاره کردن و جز آنها) و آوردن نمونه‌هایی از هر یک، اکتفا کرده است. از این رو، به نظر می‌رسید که جای تحقیق در موضوع شکنجه و سخت‌کشی به‌ویژه در محدوده زمانی ایران پیش از اسلام و در حوزه حماسه و اسطوره، خالی است.

بحث

در اروپا از زمان‌های باستان، انواع شکنجه به دلایل گوناگون دینی و سیاسی رواج داشته است. آریستوفان^۱ در منظومه غوک‌ها^۲ به طنز، روش‌هایی را برای شکنجه پیشنهاد کرد: «متهم را به نردبانی ببندید و به او تازیانه بزنید و پوستش را بکنید و عضلاتش را پیچ بدهید. همچنین می‌توانید در بینی او سرکه بریزید و به پشتش آجر بار کنید.» (به نقل از میران ۱۳۵۳ الف: ۱۹۵) البته که بشر به این توصیه‌ها احتیاجی نداشته، زیرا برای یافتن شیوه‌های نوین شکنجه از نیروی تخیل سرشاری برخوردار بوده است چنان‌که گفته‌اند: «شکنجه‌گر، به تدریج از آزار دادن محکومین احساس لذت می‌کند، ولی ارضای حس شقاوت مانند اقتناع سایر امیال پست بشر در اثر تکرار، لذت اولیه را نمی‌بخشد، لذا شکنجه‌گر برای اینکه از عمل خود به اندازه سابق متلذذ گردد، در صدد ابداع شکنجه‌های تازه و شدیدتری برمی‌آید.» (میران ۱۳۵۳ د: ۵۰۲) تاریخ نیز این سخن را تأیید می‌کند.

در قرون وسطی با شکل‌گیری نوعی بده‌بستان میان دو نهاد قدرت و دین، شکنجه و شقاوت شدت و وسعت بیشتری یافت. نهاد قدرت که در ابتدا با انجام مجازات نظم را به جامعه برمی‌گرداند و ناظری بر کار خود نداشت، به تدریج در کنار سایر امکانات از مجازات برای تثبیت و توسعه قدرتش بهره می‌گرفت. نهاد دین نیز با

1. Aristophanes (450BC-?)

2. *The Frogs*.

گرفتن امتیازهایی از نهاد قدرت به این مجازات‌ها رنگی از دین می‌زد. به نظر می‌رسد که با گذر زمان، نهاد قدرت و دین از این ابزار برای برخورد با مخالفان خویش و قلع و قمع آنان سود می‌جستند حتی دادگاه‌های تفتیش عقاید نیز که در اساس برای برخورد با مرتدآن شکل گرفته بود، به نفع مطامع هر دو نهاد مورد بهره‌وری واقع می‌شد. (ر.ک: میران ۱۳۵۳: ب: ۳۴۹) در این دادگاه‌ها شدیدترین مجازات‌ها از یک سو برای مخالفان سیاسی و از دیگر سو نسبت به متهمان به ارتداد و برون رفتگان از دین تصویب می‌شد که غالباً به مرگ آنان می‌انجامید.

در مجازات‌های شدید این دوران بین جنایت و مجازات کمتر تناسبی وجود داشت. شکنجه و شقاوت برای کشندگان شاهان به مراتب وحشتناک‌تر بود. راویاک، قاتل هانری چهارم^۱، را پس از شکنجه‌های سخت به منظور گرفتن اعتراف و معرفی همدستانش به اعدام محکوم کردند.

«نخست گوشت بدن او را با انبر کنندند و سرب گذاخته روی زخم‌ها ریختند و سپس دست و پای او را به چهار اسب بستند و اسب‌ها را به حرکت درآوردند و در حالی که اسب‌ها دست و پای محکوم را می‌کشیدند، جلااد با ساطوری مفاصل او را قطع کرد و به زندگی او پایان داد. این مجازات وحشت‌انگیز در یک میدان عمومی و در مقابل انظار تماشاگرانی اعمال می‌شد که دچار هیجان گردیده و از اینکه شاهد به مجازات رسیدن قاتل پادشاه خود بودند، غریو شادی برمی‌آوردند.» (میران ۱۳۵۳: ج: ۳۹۶-۳۹۵)

شقاوت و شکنجه در ایران باستان

دوران هخامنشیان

در ایران به گواهی تاریخ از قدیم‌ترین زمان‌ها شکنجه و شقاوت رایج بوده است چنان‌که کهن‌ترین سند تاریخی ایرانی یعنی کتیبه‌های تخت جمشید، کهن‌ترین سند برای وجود شکنجه در ایران نیز است. از آنجا که در کتیبه‌های داریوش با انواع

1. Henri IV (1553-1610)

شکنجه‌های پیشرفته روبه‌رو هستیم، می‌توان چنین تصور کرد که شکنجه‌های ابتدایی در ایران به دورانی بسیار کهن‌تر از دوران داریوش بازمی‌گردد. با توجه به موارد گفته شده در ایران، شکنجه از تاریخ کهن‌تر است و رد پای آن را در اساطیر که قدمت بیشتری دارند باید جست.

دیودور^۱، مورخ یونانی، آورده است که در کنار تخت جمشید تعدادی تیرهای مفرغی به بلندای نه متر (بیست آرش) نصب شده بود که حتی تماشای آنها موجب ترس و وحشت مردم می‌شد. کاربرد این تیرها این بود که مخالفان، معترضان و قیام‌کنندگان را بر روی آنها بنشانند.



تصویر ۱: نمایی از بر تیر نشانیدن مخالفان (برگرفته از مجیدزاده ۱۳۸۰، ج ۳: تصویر شماره ۴۷۶) در کتیبه بیستون، داریوش نام تعدادی از اشخاص برجسته را که به این روش شکنجه داده و به قتل رسانده بود، آورده است.^(۳) همچنین بنابر همین کتیبه، وی اسیران و زندانیان را با شکنجه، نقص عضو و مُثله کردن همچون بریدن گوش و بینی، در آوردن چشم، به زنجیر کشیدن و آویزان کردن از دروازه‌های شهر مجازات می‌کرد. (ر.ک: مرادی غیاث‌آبادی ۱۳۸۴: ۳۰ به بعد، بندهای ۱۳ و ۱۴ از ستون دوم، و بندهای ۸ و ۱۵ از ستون سوم) نکته مهمی که در این کتیبه وجود دارد و ظاهراً از چشم‌ها پنهان مانده، این است که تا بند پنجم کتیبه، تنها از خواست و یاری اهورامزدا در شکست مخالفان و

1. Diodorus (90BC-30BC)

شورشیان سخن به میان آمده است، و عموماً شکنجه‌ها و شقاوت‌ها پس از شکست دادن حریف با انگیزه‌های سیاسی و نظامی انجام می‌شده است، اما در بند پنجم به یکبار از عنصر تازه‌ای سخن به میان می‌آید و آن افزودن انگیزه دینی بر انگیزه‌های پیشین و نیز تبلیغ ستایش و پرستش اهورامزدا است. در این بند (همان: ۴۲، بند ۵: سطر ۳۳-۳۰) که چند سال پس از بندهای پیشین نگاشته شده است، داریوش می‌نویسد: «آن سکاییان بدپیمان/ بی‌وفا بودند و اهورامزدا را نمی‌ستودند. من اهورامزدا را می‌ستودم. به خواست اهورامزدا من با آنان آن‌گونه که خواستم بود، رفتار کردم»، و در بند بعد (همان: ۴۲، بند ۶، سطر ۳۶-۳۳) می‌افزاید: «کسی که اهورامزدا را بستاید؛ چه در زندگانی و چه پس از مردن، آمرزش از آن او خواهد بود».^(۴) این مطلب آشکارا نشان می‌دهد که در اندیشه و شیوه حکومت‌داری داریوش تغییراتی پدید آمده است. در حالی که در گزارش‌های پیشین داریوش (همان: ۳۸-۳۹، بندهای ۱۲ و ۱۳ از ستون چهارم)، دخالت در دین و باورهای مردم دیده نمی‌شد و حتی به صراحت «خدایان دیگر» نیز به رسمیت شناخته شده بودند و سرداران شورش‌ی تنها به سبب دروغ و شورش سرکوب می‌شدند. روش‌های اجرای احکام هخامنشیان آکنده از قساوت و وحشت‌آفرینی است. علاوه بر شکنجه‌های متداول داریوشی، در زمان هخامنشیان اجرای حکم اعدام به شکل‌های متنوعی صورت می‌پذیرفت؛ گردن زدن، دار زدن، به صلابه کشیدن و سر را میان دو سنگ له کردن و جز آنها. بی‌رحمانه‌ترین نوع اعدام این بود که محکوم را در فضای خالی میان دو تغار محبوس می‌کردند تا زنده زنده بگنجد. (ر.ک: هیتس ۱۳۸۶: ۳۲۶) احتمال داده‌اند که قتل با روش به صلیب (صلابه) کشیدن، از ابداعات هخامنشیان بوده و توسط آنان به سرزمین‌های دیگر رفته است.

دوران ساسانیان

پروکوپوس^۱، تاریخ‌نگار بیزانسی، آورده است که در برابر کاخ سلطنتی پادشاهان ساسانی ایران همواره یک سه‌پایه بزرگ آهنی برپا بوده تا هر ایرانی هنگامی که دانست پادشاه نسبت به او خشمگین است، خود به پای خویش نزدیک این سه‌پایه بیاید و منتظر فرمان پادشاه بایستد. آن‌طور که پروکوپوس نقل می‌کند، معاف شدن اعضای خانواده مجرمان از هلاکت، سبب می‌شده تا آنان با پای خویش آماده هلاکت شوند. در کنار همین سه‌پایه جلادانی آماده خدمت ایستاده بودند. ظاهراً این سه‌پایه‌ها کاربردی مشابه تیرهای تیز هخامنشی داشته که در مجاورت تخت جمشید برپای بوده‌اند. (ر.ک: پروکوپوس ۱۳۹۱: ۱۱۰-۱۰۹)

دین زرتشت

در دین زرتشت مجازات سختی برای مرتدآن و کسانی که از این دین خارج می‌شدند، وضع شده بود. درباره کیفر گناه و ارتداد (زنده/ زندیک) در بسیاری از بخش‌های *اوستا* و نیز در منابع دست اول پهلوی زرتشتی (از جمله در *مینوی خرد*، *شایست ناشایست* و *دینکرد*) مطالبی دیده می‌شود. مجازات ارتداد از سهمگین‌ترین شکنجه‌های زرتشتی بود؛ به این صورت که مجرم یا همان شخص از دین خارج شده را زنده‌زنده پوست می‌کنند و تمام اجزای بدنش را قطعه قطعه از هم جدا می‌کردند. این کار به گفته رضی به وسیله متخصصان اداره جراثیم زرتشتی اجرا می‌شده است، چنان‌که همین کار را بر روی مانی پیامبر انجام دادند و او را به فجیع‌ترین شکل ممکن زجرکش کردند. (ر.ک: رضی ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۲۴۳-۶)

گفتنی است که در آثار زرتشتی، به استثنای *ارداویراف‌نامه* که مملو از خودآزاری‌ها یا تنبیهات (شکنجه‌های) دینی ویژه است، تا آنجا که نویسنده این سطور دیده است غیر از این موارد، نمونه‌های دیگری نیست. برای این فقدان می‌توان سه فرض در نظر گرفت: نخست اینکه به جز در برخی موارد خاص و نادر، اساساً شکنجه رواجی نداشته؛ دو دیگر اینکه شواهد اعمال شکنجه در کتب و آثار زرتشتی نیامده؛ و سوم اینکه بعدها این شواهد تماماً حذف شده است. به یاد داشته باشیم که گردآوردگان آثار زرتشتی همواره خود زرتشتیان متعصب و وفادار به این آیین بوده‌اند.

در مآخذ موجود کمتر اشاره‌ای می‌توان یافت دال بر اینکه جامعه دینی زرتشتی مصدر خدمات اجتماعی یا کارهای عام‌المنفعه بوده و یا در صدد تخفیف آلام و رفع احتیاجات توده ستمدیده مردم برآمده باشد. کوشش موبدان غالباً صرف مبارزه با کفر و جلوگیری از گسترش ادیان دیگر می‌شد تا موجبات تضعیف یا نابودی قدرت ایشان فراهم نگردد. (ر.ک: راوندی ۱۳۸۲: ۱۴) بر اساس شواهد پراکنده‌ای که در دست است - و عمده آنها را از خلال *شاهنامه* می‌توان دریافت و در بخش دیگر همین مقاله به تفصیل از آنها سخن خواهد رفت - و نیز منابعی که مورخان غیر ایرانی نوشته‌اند، موبدان زرتشتی برای سرکوب مخالفان، معترضان و پیروان ادیان دیگر دست به شکنجه‌هایی می‌زدند. در این مواقع آلات و ادوات شکنجه را در برابر چشمان متهم می‌گسترده‌اند، زندانی را از انگشت پا و یا خود پا سرنگون آویزان می‌کردند و تازیانه می‌زدند. بر زخم‌ها سرکه، نمک و انقوزه می‌ریختند، اندام محکوم را یک به یک قطع می‌کردند و پوست سرش را می‌کنند. گاه پوست چهره را از پیشانی تا چانه بر می‌داشتند و گاهی پوست دست و پشت او را می‌بریدند. سرب گداخته یا روغن داغ در گوش و چشم او می‌ریختند و زبانش را می‌بریدند و میل گداخته بر چشم او می‌کشیدند. تمام یا قسمتی از پوست زندانی را می‌کنند

و پر از گاه می‌کردند و از درخت می‌آویختند تا دیگران ببینند. زندانی را بر روی زمین یا بر روی دار سنگسار می‌کردند و یا زنده زنده لای دیوار می‌نهادند. گاه آن بخت برگشته را زیر پای فیل‌ها می‌انداختند، و گاه گردن او را از پشت سوراخ می‌کردند و زبانش را از آن بیرون می‌کشیدند، جوالدوز در چشم و تمام بدن او فرو می‌کردند و سرکه و خردل در دهان و چشم و بینی‌اش می‌ریختند تا مرگش فرا رسد. از جمله ادوات کثیرالاستعمال در این مواقع، شانه آهنین بود که گوشت تن محکوم را با آن می‌کنند و بر استخوان‌های بیرون زده، نفت می‌ریختند و آتش می‌نهادند. شکنجه چرخ و اعدام با سوزاندن بر روی خرمن هیزم آتش زده نیز از دیگر شکنجه‌های متداول در بین روحانیون زرتشتی عصر ساسانی بود. اما سخت‌ترین و مهیب‌ترین زجرکشی، موسوم به مجازات «نُه مرگ» بود که در طی آن، جلاد به ترتیب انگشتان دست و پا را قطع می‌کرد و بعد دست و پای راست را تا میچ می‌برید، سپس دست را تا آرنج و پا را تا زانو قطع می‌کرد، پس از آن گوش و بینی و پشت سر محکوم را می‌برید، آنگاه اجساد اعدام شدگان را جلوی حیوانات وحشی می‌انداختند. (ر.ک: کریستن سن ۱۳۸۲: ۲۲۲-۳)

در زرتشتی‌گری متأخر در دوره ساسانی، میان شکنجه‌ها و زجرکشی‌های مرسوم و آنچه در برخی کتب دینی همچون *ارداویراف‌نامه* از شکنجه‌های دوزخ آمده است، نوعی شباهت دیده می‌شود. بر این اساس، نویسنده در معرض وسوسه طرح این فرض است که میان این شکنجه‌ها با *ارداویراف‌نامه* نسبت و ارتباطی وجود دارد؛ به این معنی که یا این شکنجه‌ها از *ارداویراف‌نامه* برگرفته شده و یا *ارداویراف‌نامه* نمایشی از شکنجه‌های مرسوم دنیایی به‌ویژه در میان زرتشتیان بوده است. البته شاید بتوان همین نسبت و شباهت را میان وعیدهای برخی دیگر از ادیان در مورد دوزخ و شکنجه‌های مرسوم دنیایی، برقرار دانست. نمونه‌ای دیگر

از این نوع گرده‌برداری‌ها را در دیگر نقاط جهان نیز می‌توان یافت. ویل دورانت^۱ از قول سیاح چینی قرن ۷ میلادی، یوان چوانگ، که سالیان درازی را در هند گذرانیده بود، نقل می‌کند که در زندانی که آشوکا (حک: ۲۶۸-۲۳۲ پیش از میلاد) در شمال پایتختش ساخته بود و هنوز (یعنی هزار سال بعد) در سنت هندی از آن به «دوزخ آشوکا» یاد می‌کنند، همه گونه شکنجه دوزخ رسمی در مجازات جانیان به کار می‌رفت و شاه فرمان داده بود که هیچ‌گاه نباید کسی از آن سیاهچال زنده بیرون آید. (ر.ک: دورانت ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۱۲)

در *اردو ویراف‌نامه* انواع شکنجه‌ها در قالب تصویری از دوزخ (= جهنم) به عنوان مکان اقامت و عقوبت گناهکاران و مقصران در جهان آخرت، عرضه شده است. بر اساس این کتاب، دوزخ چاهی است عمیق و تاریک که در آن انواع جانوران زیانبار اعم از مار و کژدم می‌زیند و آدمیان را عذاب می‌دهند و اندام آنان را می‌چونند. در آن انواعی از عذاب‌ها همچون میخ در چشم کردن، پختن مردان در آب جوش، آویختن زنان از پستان و بُریدن زبان و دیگر اعضا رواج دارد. گه (مدفوع) مردان و دشتان (خون حیض) زنان را در دهان مردم می‌ریزند تا بخورند و بیاشامند. در آنجا مارها را در ماتحت زنان فرو می‌کنند تا از دهانشان بیرون آید و یا آن مارها را همراه با کرم و عقرب در دهان و ماتحتشان می‌کنند و سگ‌ها شکمشان را پاره می‌کنند و روده‌هایشان را می‌خورند. زنان پستان‌های خود را و یا فرزندان خود را زنده‌زنده در چرک و دشتان می‌پزند و می‌خورند و یا پستان‌ها و زبان‌هایشان خوراک کرم‌ها می‌شود. در دوزخ اجساد مردگان را با خون و چرک و کثافات می‌آمیزند و به خورد مردم می‌دهند. مردان را در دیگ آب جوش می‌پزند: «و پس دیدم روان مردی که هر دو چشم او کنده و زبان بریده، با یک پا در دوزخ

1. William Durant (1885-1981)

آویخته بود، و با شانه دو شاخ رویین، تن او را رنده می‌کردند. و میخ آهنین به سرش زده بودند.» (رداویراف‌نامه ۱۳۷۲: ۸۶)

«روان مردی را دیدم که او را به یک پای آویخته بودند و به کارد پوست از سر او باز می‌کردند و فریاد و زاری می‌کرد. و ایشان را بر آن صفت، پوست از او می‌کنند و او بانگ و فریاد می‌داشت.» (رداویراف‌نامه ۲۰۰۹: ۴۸) «روان زنی را دیدم که سرنگون در آویخته بودند و زفانش از پس سر بیرون آورده بودند.» (همان: ۵۱)

«روان مردی را دیدم که به شانه آهنین، گوشت اندام او را می‌خاریدند، همچنان که موی که به شانه‌ای کنند و او فریاد و زاری می‌کرد.» (همان: ۶۲) «پس دیدم روان زنی که با شانه آهنین تن و روی خویش رنده می‌کرد.» (رداویراف‌نامه ۱۳۷۲: ۸۹) «پس دیدم روان آنهایی را که در چشم‌های آنها میخ چوبی زده بودند.» (همان: ۹۱)

پرستیدن دیو (خدایی به جز اهورامزدا)، تبلیغ ادیان دیگر و ارتداد از جمله گناہانی بوده که عامل آن مستوجب شکنجه‌های فوق می‌شده است.

شقاوت و شکنجه در شاهنامه فردوسی

ارزش و کاربرد شاهنامه فردوسی به عنوان مرجعی مهم در مطالعات تاریخی و اسطوره‌شناسی و دیگر حوزه‌های ایران‌شناسی بیشتر از گذشته شناخته شده و امروزه هیچ پژوهشگر مطالعات ایرانی خود را از رجوع به آن بی‌نیاز نمی‌بیند.

شاهنامه به قوم ایرانی عظمتی جعلی و ساختگی نبخشیده است بلکه همچون آینه‌ای صافی، تصویری درست و واقعی از این تمدن عظیم بازتابانده است. فردوسی در این راه ستایشگر کورکورانه ایران و پادشاهان ایران نیست، بلکه نیکی و رفتارهای نیک انسانی را می‌ستاید چه از سوی ایرانیان بوده باشد و چه از سوی تورانیان و دیگران. او از تصویر زشتی‌ها و نادرستی‌ها نیز صرف نظر نکرده است.

دروغ، فریب و نیرنگ، بدعهدی و شرارت و دیگر کارهای زشت و خردناپسند، اگر بر دست و زبان محبوب‌ترین قهرمان حماسه ملی و یا محبوب‌ترین شاه ایران جاری شده باشد، حکیم امانت‌دار توس آنها را به نفع نمایش تمدن حذف نکرده است تا تصویری زیبا و یکدست و مقبول از قوم ایرانی عرضه کند، بلکه با صدای بلند در سروده‌هایی فاخر به گوش همگان می‌رساند. آنجا که گودرز پس از کشتن پیران‌ویسه خونس را می‌نوشد، (فردوسی ۱۳۹۱، ج ۴: ۱۳۱) آنجا که بهرام گور، پادشاه آرمانی و محبوب فردوسی، کنیزکی بی‌گناه را از اسب یا شتر به زیر می‌افکند و می‌کشد، (همان، ج ۶: ۳۷۳ به بعد) آنجا که جهان‌پهلوان شاهنامه، رستم، در برابر سهراب دهان به دروغ و نیرنگ می‌آلاید، (همان، ج ۲: ۱۸۱ به بعد) نمونه‌هایی از این صداقت است. از این رو، شاهنامه گزارشی است دقیق از جزئیات اندیشه‌ها و کردارهای شایسته و ناشایست قوم ایرانی. در مقابل اگر در اردوی دشمنان ایران بر خلاف انتظار، کاری پسندیده انجام شود، فردوسی از ذکر آن نیز دریغ نمی‌ورزد حتی اگر بر دست افراسیاب، هراس‌آورترین دشمن ایران، انجام شده باشد. چنان‌که وقتی کیخسرو به راهنمایی هوم، برادر افراسیاب، گرسیوز را شکنجه می‌کند، افراسیاب درد برادر را تحمل نمی‌کند از دریا بیرون می‌آید و خود را نشان داده، گرفتار می‌شود. (همان، ج ۴: ۳۲۰) از بازگو کردن شقاوت‌های پادشاهان و موبدان و گزارش قیام‌های مردمی علیه پادشاهان نیز باکی ندارد و خود را به تجاهل و تغافل نمی‌زند.

در همین جا ذکر دو نکته گفتنی است: نخست اینکه در شاهنامه به جز مورد فوق یعنی شکنجه گرسیوز، میان سخت‌کشی (کشتن همراه با زجر و تعذیب) و شکنجه مرز روشن و قاطعی نمی‌توان ترسیم کرد. بر همین اساس، در این تحقیق این موارد (کشتن و شکنجه) از هم تفکیک نشده‌اند.

س ۱۴ - ش ۵۰ - بهار ۹۷ - شقاوت و شکنجه در اساطیر و حماسه‌های ایرانی... / ۸۹

دو دیگر اینکه ثبت بی‌رحمی‌ها و قساوت‌ها در شاهنامه نباید به منزله موافقت فردوسی با آنها تلقی شود چرا که او در برخی از صحنه‌ها نفرت خود را نسبت به شکنجه بیان می‌کند حتی اگر این شکنجه به دستور کیخسرو، پادشاه آرمانی و مورد علاقه‌اش، اعمال شده باشد از جمله وقتی کیخسرو دستور شکنجه گرسیوز را می‌دهد، فردوسی کار او را با این بیت چنین تفسیر می‌کند:

به دژخیم فرمود تا برکشید ز رخ پرده شرم را بردید
(فردوسی ۱۳۹۱، ج ۴: ۳۲۰)

درباره منابع شاهنامه بحث‌های بسیار شده است، اما به احتمال نزدیک به یقین دست کم بخش تاریخی شاهنامه از منابع مکتوب همچون شاهنامه ابومنصوری و در نتیجه از خداینامه ساسانی برگرفته شده است و محتویات آن از صافی زرتشتی‌گری متأخر دوره ساسانی گذشته است. طبقه موبدان که کار ثبت و کتابت تاریخ را بر عهده داشتند، در کنار ثبت دیگر حوادث، چگونگی عقوبت و تنبیه مخالفان خود و نهاد قدرت را که با توجیه دینی اعمال می‌شده، بی‌هیچ مضیقه و مضایقه‌ای به ثبت می‌رسانیدند.

چنان‌که گفته شد، به نظر می‌رسد در دوره ساسانی برخی از شکنجه‌ها بازسازی تصاویر شکنجه و شقاوتی باشد که بر اساس ارداویراف‌نامه در دوزخ نصیب گنهکاران می‌شد. از این رو، میان برخی از شکنجه‌های مذکور در شاهنامه با نمونه‌های ارداویرافی آن در علت و انگیزه و نیز نوع شکنجه، شباهت و قرابتی می‌توان یافت. شایان ذکر است که ایرانیان تنها کسانی نبوده‌اند که به این کار زشت و غیرانسانی دست یازیده‌اند، بلکه همه ملل و تمدن‌ها در این کار ناپسند، سرگذشتی همانند و مشابه دارند با این تفاوت که ملل دیگر، گزارشگری صادق همچون فردوسی نداشته‌اند. چنان‌که در شاهنامه اولین گزارشی که از شکنجه و سخت‌کشی عرضه شده، به دست و دستور ضحاک اژدهاوش انیرانی است. او نخستین کسی است که رسم زجرکشی و شکنجه

را بنا نهاد و جمشید را پس از چیرگی بر او با ارّه به دو نیم کرد. (فردوسی ۱۳۹۱، ج ۱: ۵۲) ظاهراً این رسم در دوران بعد هم رایج بوده است. (همان، ج ۱: ۲۳۰) در تاریخ طبری گزارش ارّه کردن جم توسط ضحاک آمده است (طبری ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۱۹) و طبری نیز بر آن است که «ضحاک اوّل کس بود که رسم آویختن و سر بریدن نهاد.» (همان، ج ۱: ۱۳۷)

در ایران باستان هیچ کس مصون از شقاوت، شکنجه و سخت‌کشی نبوده است. پادشاهان (ایرانی: جمشید، نوذر، شاپور ذوالاکتاف و هرمز؛ انیرانی: ضحاک، افراسیاب، قیصر روم)، شاهزادگان (ایرانی مانند سیاوش و انیرانی مانند سرخه پسر افراسیاب)، پهلوانان (اگریرث، تژاو، کاموس کشانی، گرسیوز، ماهوی، بندوی)، پیامبران (مانی و مزدک) و حتی دیوان (شاه مازندران) نیز مورد شکنجه و زجرکشی واقع می‌شدند. چنان‌که ملاحظه می‌شود تمام این صحنه‌های شکنجه و سخت‌کشی مربوط به طبقات وابسته به نهاد قدرت و دین است. در شاهنامه تنها جایی که از شکنجه و سخت‌کشی مردم یاد شده، ایجاد باغ نگونسار از یاران مزدک است که با نقشه کسری انوشیروان و به تحریک موبدان به بار نشست. البته این بدان معنی نیست که مردم کوچه و بازار از چنین شکنجه‌ها و شقاوت‌ها در امان بوده‌اند، بلکه در شاهنامه به اقتضای موضوع و نوع ادبی اثر، کمتر به مردمان طبقات فرودست پرداخته شده است.

در بررسی سیر شقاوت و شکنجه در شاهنامه هم بسامد و هم شدت شکنجه در بخش تاریخی بیشتر است، شاید بدان علت که در این بهره، نهاد قدرت و دین با تکیه بر یکدیگر و بده بستان‌های آشکار و نهان، برای ایجاد رعب در دل مخالفان و نیز عبرت دیگران از هیچ شقاوتی روی‌گردان نبودند. در این راه، شقاوت‌آمیزترین شکنجه‌ها در باب افرادی اعمال می‌شد که نسبت به نهاد قدرت و یا دین مرتکب خطایی می‌شدند، به‌ویژه به پادافره دو جرم (= گناه) شاه‌کشی و ارتداد.

بنابر گزارش فردوسی، در ایران باستان شکنجه با مقاصد گوناگونی اعمال می‌شده است از جمله انتقام‌گیری از دشمنان که تنها به آنان محدود نمی‌شد و به خانواده آنها نیز تسری می‌یافت؛ چنان‌که سه فرزند ماهوی به گناه پدر همراه با او در آتش سوزانیده می‌شوند. (فردوسی ۱۳۹۱، ج ۸: ۴۸۵-۴۸۳) این رسم حتی در همین دوران متأخر نیز اجرا می‌شده است، به عنوان نمونه فتحعلیشاه (حکومت: ۱۱۷۶-۱۲۱۳ش) در باب همسر یکی از متمرّدان چنین مجازاتی را دستور می‌دهد. (ر.ک: قاضیها ۱۳۸۵: ۳۴۸)

تنبیه خاطیان و تنبّه دیگران از دیگر دلایل شکنجه بزه‌کاران به‌ویژه در انظار عموم بوده است؛ چنان‌که به فرمان انوشیروان، زروان و جهود جادو را به کیفر توطئه شومشان در برابر همگان به دار می‌آویزند. (فردوسی ۱۳۹۱، ج ۷: ۲۳۰) گاه در انجام شکنجه و زجرکشی، انگیزه اظهار قدرت و بأس و عبرت دیگران در هم می‌آمیخته است؛ چنان‌که شاپور ذوالاکتاف با سپاهی بی‌شمار به مُلک طایر غسانی حمله می‌برد و همه بوم و بر آن ملک را چنان غارت می‌کند که: «خروش آمد از کودک و مرد و زن». شاپور پس از آنکه عده زیادی را می‌کشد و گنج‌های کهن را تاراج می‌کند، طایر، شاه غسانیان، را در بند می‌کند و در برابر چشم دخترش:

به دژخیم فرمود تا گردنش زَنَد، بآتش اندر بسوزد تَشَش
سر طایر از ننگ در خون کشید دوکفت وی از پشت بیرون کشید...
ز دو دست او دور کردی دو کفت جهان مانده از کار او در شگفت
(همان، ج ۶: ۲۹۹)

سخت‌ترین شکنجه‌ها و شقاوت‌ها نیز متوجه کسانی بوده است که یا به شاه خیانت می‌کردند و یا به نهاد دین (موبدان). می‌دانیم که در آیین مزدیسنا انسان، برترین آفریده خداوند، جایگاهی والا دارد. او جامع همه ویژگی‌هایی است که هر یک از دیگر آفریدگان گیتی جداگانه در خود دارند. از این رو، آدمی کامل‌ترین آفریده خداوند دانسته شده و پرتو زمینی و مادی او تلقی می‌گردد. اما جایگاه شاه در چنین نگرشی از این نیز فراتر می‌رود و نسبت شاه به مردم، همانند نسبت مردم

به همه آفریده‌های عالم است. یعنی همان گونه که انسان مجموعه‌ای از همه ویژگی‌های آفریدگان دیگر است، شاه نیز گردآورنده همه ویژگی‌های یک آدمیان در خویشتن است. این توصیف از انسان و شاه مأخوذ از دینکرد است:

«آفریدگار آدمی را چنان آفریده است که همه ویژگی‌ها و راستاهای (= جنبه‌های) همه آفریدگان دیگر در او یکجا گردآمده است؛ و آدمی، شکل (Xdesak) گیتوی (= gitikieh یا مادی) اورمزد است. نیروی ویژگی‌های همه آدمیان در یک شاه نیک یگانه، در شاه کشورها گرد آمده است.» (زمانی ۱۳۸۶: ۱۲۳-۴) همچنین در دینکرد آمده است که: «از بنیاد، هستش شهریاری استوار بر دین و دین بر شهریاری است. ... از آموزه‌های دین بهی برمی‌آید حتی آنانی که کیشی ناسازگار با دین بهی دارند، در این نکته، ایشان نیز هم‌داستان‌اند که: شهریاری آنان نیز از سامان دین و دین‌شان از شهریاری سامان می‌یابد.» (دینکرد ۱۳۸۱، دفتر یکم: ۹۹)

اوج این نگرش در دوره ساسانی به چشم می‌خورد. «نکته قابل تأمل اینکه هرگاه به علل و عوامل سقوط و اضمحلال حکومت‌های هخامنشی و اشکانی توجه شود، کمتر به نقش گروه‌های مسلط مذهبی اشارت رفته است، در حالی که این مسئله در دوران ساسانی به عنوان یکی از عوامل عمده زوال آن دولت و جامعه مورد تحلیل قرار می‌گیرد و غالباً هم بسیار پررنگ می‌نماید.» (زمانی ۱۳۸۵: ۲-۶۱) در دورانی، شهریاری و موبدی با آنکه در متون دینی از امتزاج آنها منع شده بود، (ر.ک: همان: ۸۰) در دست یک تن قرار می‌گیرد؛ چنان‌که در شاهنامه کیخسرو (= شاه موبد) هم شاه آرمانی ایران است و هم کفاره سوگند را تعیین می‌کند، در حالی که این کار قاعداً از خویشکاری‌های موبدان است:

بدو گفت کیخسرو: ای شیرفش	زبان را ز سوگند یزدان مکش
کنون دل به سوگند گستاخ کن	به خنجر ورا گوش سوراخ کن
چو از خنجرت خون چکد بر زمین	هم از مهر یاد آیدت، هم ز کین

س ۱۴ - ش ۵۰ - بهار ۹۷ - شقاوت و شکنجه در اساطیر و حماسه‌های ایرانی... / ۹۳

بشد گیو و گوشش به خنجر بسفت ز سوگند برتر درشتی نگفت
(فردوسی ۱۳۹۱، ج ۲: ۴۴۱)

به سبب همین جایگاه رفیع معنوی شاه در فرهنگ ایران باستان، ابتدا کشتن شاه و سپس خیانت به مشکوی او، نافرمانی نسبت به شاه و نیز هر نوع توهین به شاه و خوارداشت مقام او از بدترین گناهان محسوب می‌شده و سخت‌ترین پادافره‌ها را نیز در پی داشته است. در میان جرم‌های فوق، کشتن شاه یا شاهزاده یا انجام عملی (سعایت و خیانت) که منجر به کشته شدن آنها شود، سنگین‌ترین جرم به شمار می‌آمده و سخت‌ترین مجازات را به دنبال داشته است. چند نمونه از این مجازات‌ها را فردوسی چنین گزارش کرده است:

به فرمان خجسته سروش، فریدون ضحاک را به جرم کشتن جمشید شاه با
مسمارهای گران در کوه دماوند می‌بندد و می‌آویزد. (ر.ک: همان، ج ۱: ۸۴-۵) در این میان،
انتساب این مجازات به خجسته سروش قابل تأمل است.

پیروز سردار اردشیر، شاهنشاه ساسانی، است اما به او خیانت می‌ورزد و
شباهنگام او را خفه می‌کند. بر اساس قوانین، شاه‌کشی جرمی است بسیار سنگین؛
بنابراین بوران‌دخت، شاه بعدی، جان پیروز را یکباره نمی‌گیرد، بلکه او را به شیوه‌ای
بسیار خشن و زجرآور یعنی با بستن به دم اسب و تاراندن آن می‌کشد:

از آخر همانگه یکی کره خواست به زین اندرون نوز ناگشته راست
ببستش بر آن باره بر همچو سنگ فگنده به گردن درون پالهنگ
چُن آن کره تیز نادیده زین به میدان کشید آن خداوند کین،
سواران به میدان فرستاد چند به فتراک بر گرد کرده کمند
که تا گره او را همی‌تاختی زمان تا زمانش برانداختی
زدی هر زمان خویشتن بر زمین بران کره بر بود چند آفرین
چنین تا برو بر بدرید چرم همی‌رفت خون از برش نرم نرم،
سرانجام جانش به خواری بداد چرا جویی از کار بیداد، داد؟!
(همان، ج ۸: ۳۹۵)

ماهوی یزدگرد سوم، آخرین شاه ساسانی، را می‌کشد و با این کار هم به شاه خیانت می‌کند و هم کشور را به تباهی و هرج و مرج می‌کشد. بیژن، سردار ایرانی، ماهوی را گرفتار می‌کند و به پادافره خیانت با شکنجه‌های سخت، جانش را می‌گیرد و سپس سه فرزند او را زنده زنده همراه جسد تکه تکه شده پدر در آتش می‌سوزاند:

به شمشیر دستش ببرید و گفت	که این دست را در بدی نیست جفت!
چو دستش ببرید، گفتا: دو پای	ببرید تا ماند ایدر به جای!
بفرمود تا گوش و بینش پست	بریدند و خود بارگی برنشست!
[زهی برکشیدند سر تا به پای	برآمد ز در ناله کرّ نای]
[زهی دیگر از تارکش برکشید	همی‌راند تا زیر نافش رسید]
بفرمود کاین را برین ریگ گرم	بدارید تا خوابش آید ز شرم!
[سرش را به فرجام ببرید پست	بیفگند پیش و به خوردن نشست!]
منادی‌گری گرد لشکر بگشت	به درگاه هر خیمه‌ای برگذشت،
که ای بندگان خداوندکش	مشورید بیهوده هر جای گش!
چو ماهوی باد آنک بر جان شاه	نبخشود و هرگز مبیناد گاه!
سه پور جوانش به لشکر بدند	همان هر سه با تحت و افسر بدند،
همانجا بلند آتشی بر فروخت	پدر را و هر سه پسر را بسوخت!
از آن تخمه کس در زمانه نماند	و گر ماند، هرکس که دیدش براند!

(فردوسی ۱۳۹۱، ج ۸: ۴۸۵-۴۸۴)

گرسیوز که در قتل سیاوش نقش داشته است، به پادافره سعایت، به شدت مورد شکنجه واقع می‌شود به‌ویژه آنکه شکنجه او سبب می‌گردد که قاتل اصلی، افراسیاب، خود را آشکار کرده و گرفتار شود. این شکنجه یعنی دوختن کتف‌های گرسیوز به خام گاو و دریده شدن پوست او از خشن‌ترین شکنجه‌ها است. (همان، ج ۴: ۳۲۰)

چون افراسیاب در بند هوم گرفتار می‌شود، بازوان او را به سختی می‌بندد آن چنان‌که خون از آنها جاری می‌شود. (همان، ج ۴: ۳۱۵-۳۱۴)

س ۱۴ - ش ۵۰ - بهار ۹۷ - شقاوت و شکنجه در اساطیر و حماسه‌های ایرانی... / ۹۵

اسکندر برای مجازات دو وزیر خیانتکار دارا یعنی جانوشیار و ماهیار دستور

می‌دهد:

چو پردخت از آن دخمهٔ ارجمند ز بیرون بزد دارهای بلند،
یکی دار بر نام جانوشیار دگر همچنان از در ماهیار،
دو بدخواه را زنده بردار کرد سر شاه‌کش مرد بیدار کرد
ز لشکر برفتند مردان جنگ گرفته یکی سنگ هر یک به چنگ
بکشتند بر دارشان زار و خوار مبادا کسی کو کشد شهریار!
(فردوسی ۱۳۹۱، ج ۵: ۵۶۱-۵۶۰)

بندوی به همدستی گسته‌م بر چشمان هرمز، پدر خسرو پرویز، داغ می‌نهد و او را
کور می‌کند سپس او را به ناحق می‌کشد. (همان، ج ۷: ۶۲۵) خسرو پرویز مدتی سکوت
کرده، بعدها دچار پریشان‌حالی می‌شود:

وژان پس چنین گفت با رهنمای که او را هم‌اکنون ببر دست و پای!
بریدند و هم در زمان او بمرد پر از خون روانش به جويا سپرد!
(همان، ج ۸: ۲۱۹)

نکتهٔ دیگر لزوم اطاعت از شاه و احترام به او بوده که حتی در میان تورانیان نیز
وجود داشته است. پادافره نافرمانی از شاه، کشته شدن به سخت‌ترین و دردناک‌ترین
شیوه بوده است.

چون اغریث، برادر خوش‌نهاد افراسیاب، با اسیران ایرانی خوش‌رفتاری می‌کند
و اجازهٔ رفتن به آنها می‌دهد، افراسیاب در برابر این سرکشی و نافرمانی:

میان برادر بدو نیم کرد چنان بی‌وفا ناهشیوار مرد
(همان، ج ۱: ۳۲۲)

در دوره‌های مختلف تاریخی به‌ویژه در روزگار متأخر، برادرکشی و یا میل در
چشم برادر کشیدن که اغلب به کیفر سرکشی احتمالی در آینده انجام می‌گرفته،
بارها صورت پذیرفته است.

مهرک نوش‌زاد چون از رفتن به جنگ سرپیچی می‌کند، اردشیر به سبب این

نافرمانی:

به شمشیر هندی بزد گردنش به آتش درانداخت بی بر تنش

(فردوسی ۱۳۹۱، ج ۶: ۱۸۲)

بی‌احترامی به شاه نیز مجازاتی خشن در پی داشته است. قیصر روم پس از شناختن شاپور ذوالاکتاف به منظور استخفاف و تحقیر، او را در پوست خر می‌دوزد. (همان، ج ۶: ۳۰۳) شاپور با بازگشت به قدرت به سزای این خوارداشت، قیصر را به سختی مجازات کرد و فرمان داد تا گوش‌های قیصر روم را بریدند و بینی او را سوراخ کردند و مهار از آن گذرانیدند:

گر این هرچ گفتم نیاری به جای بدرند چرمت ز سر تا به پای!
دو گوشش به خنجر به دو شاخ کرد به یک جای بینش سوراخ کرد
مهاری به بینی او برنهاد چو شاپور از آن خام خر کرد یاد
دو بند گران برنهادش به پای ببردش همان روزبان باز جای
(همان، ج ۶: ۳۲۴)

شاه مازندران پس از اسیری کیکاوس با کور کردن او حرمتش را می‌شکنند. بعدها کیکاوس فرمان می‌دهد که ایرانیان به پادافره این گناه تن او را ریز ریز کنند. (همان، ج ۲: ۶۱)

خیانت به حرم شاه نیز گناهی نابخشودنی بوده است. غلامی که در لباس زنان به شبستان انوشیروان نفوذ کرده به همراه کنیزک چاچی که با او به مهر بوده و در میان بتان شاه پنهانش ساخته، چنین مجازات می‌شوند:

برآشفت از آن پس به درخیم گفت که این هر دو را خاک باید نهفت
کشنده ببرد آن دو تن را دوان پس پرده شاه نوشین روان،
برآویختشان در شبستان شاه نگوئسار پر خون و تن پر گناه!
(همان، ج ۷: ۱۷۵)

از دیگر جرم‌ها که مجازات سختی در پی داشته، فریب دادن شاه بوده است. مهبود و دو فرزندش که در نزد انوشیروان از محبوبیت بسیاری برخوردارند، محسود زروان واقع می‌شوند و در یک توطئه به دستور شاه همراه با دودمانشان از بین می‌روند. پس از کشف توطئه، انوشیروان دستور کشتن زروان و جهود جادو را صادر می‌کند:

بفرمود پس تا دو دار بلند	فروشته از دار	پیچان کمند
بزد مرد دژخیم پیش درش	نظاره برو بر همه	کشورش
به یک دار زروان و دیگر جهود	کشنده برآهیخت و تندى نمود	
به باران سنگ و به باران تیر	بدادند سرها به نیرنگ شیر!	

(فردوسی ۱۳۹۱، ج ۷: ۲۳۰)

بعد از جرم‌های فوق، شدیدترین سخت‌کشی‌ها و شکنجه‌ها در تاریخ و حماسه ملی ایران، نسبت به مرتدآن و دین‌آوران اعمال می‌شده است. نهاد دین که دارای معنویت و قداست بود و از قدیم در تعیین و تأیید مشروعیت شاه و تشخیص فرقه ایزدی نقش مهمی بر عهده داشت، در قلع و قمع مخالفان و مرتدآن از حمایت همه جانبه نهاد قدرت برخوردار بود. کسانی که نسبت به این دو نهاد خیانت می‌ورزیدند و سعی در تضعیف آنها داشتند، به سخت‌ترین مجازات‌ها محکوم می‌شدند. برای مثال به دستور شاپور و به جرم ارتداد، مانی را فروگرفتند و:

بفرمود پس تا ش برداشتند	به خواری ز درگاه	بگذاشتند...
چو آشوب ارمیده گیتی بدوست	بباید کشیدش سراپای پوست،	
همه خامش آگنده باید به گاه	بدآن تا نجوید کس این پایگاه	
بیاویزید از در شارستان!	وگر پیش دیوان و بیمارستان!	

(همان، ج ۶: ۳۳۶)

به خواست قباد و باز هم به جرم ارتداد، فرزندش انوشیروان ابتدا دستور داد تا طرفداران مزدک را سر در زمین کرده، کشتند و باغی نگونسار آفریدند. (همان، ج ۷:

۷۹-۸۰) سپس مزدک را از دو پای آویختند و با زجر بسیار با تیرباران به قتل رساندند:

یکی دار فرمود کسری بلند فروهشت از دار پیچان کمند!
نگون‌بخت را زنده بر دار کرد! سر مرد بی‌دین نگونسار کرد!
وز آن پس بکشتش به باران تیر! تو گر با هشی راه مزدک مگیر!
(فردوسی ۱۳۹۱، ج ۶: ۸۰)

علاوه بر نمونه‌های بالا در شاهنامه گاهی در میدان نبرد، پهلوانان حریفشان را با قساوت می‌کشند؛ چنان‌که کندآوران لشکر رستم، تن کاموس کشانی را چاک چاک می‌کنند و او را از پای در می‌آورند (همان، ج ۳: ۱۹۴) یا گئو تژاو را به اسب می‌بندد و کشان کشان به نزد بهرام آورده، سر او را می‌برد. (همان، ج ۳: ۹۸) چنان‌که گفته شد در این موارد تنها شاهد نوعی سخت‌کشی و قساوت هستیم و اطلاق شکنجه به آنها دشوار است.

شقاوت و شکنجه در دیگر حماسه‌ها

حماسه‌های ملی پس از شاهنامه که با الهام از فردوسی و تأسی به این اثر سروده شده‌اند، اساساً شرح زندگی و دلاوری‌های یک یا چند تن از پهلوانان ایرانی است؛ پهلوانانی که در دگردیسی‌های تاریخی از جایگاه و پایگاه اصلی خود تنزل پیدا کرده، خویشکاری‌های اصلی خود را از دست داده‌اند. چنان‌که در آیین زرتشت و بر اساس اوستا، گرشاسب جهان پهلوان دینی است و وظایف او در ارتباط با دین تعریف می‌شود، اما در گرشاسب‌نامه شاهی است زورمند و کارهای او مطلقاً ارتباطی با دین ندارد.

در این حماسه‌ها شکنجه و شقاوت در مقیاسی بسیار محدودتر از شاهنامه گزارش شده‌اند و شکنجه و زجرکشی در آنها از همان جنسی است که معمولاً در میدان

س ۱۴ - ش ۵۰ - بهار ۹۷ - شقاوت و شکنجه در اساطیر و حماسه‌های ایرانی... / ۹۹

نبرد میان پهلوان فاتح و حریف شکست‌خورده او رخ می‌دهد. این بدان سبب است که در این آثار، نظام حکومتی متمرکزی با دو نهاد مجزای قدرت و دین که در عین حال با یکدیگر مناسباتی داشته باشند، به چشم نمی‌خورد.

گرشاسب‌نامه اسدی طوسی نسبت به دیگر حماسه‌های ملی، گزارش‌های بیشتری از شکنجه و شقاوت را در خود منعکس کرده است که به آنها اشاره می‌شود.

گرشاسب پس از دستگیری بهو، پهلوان هندی:

بفرمود تا هرکه بدخواه و دوست ز سیلی به گردنش بردند پوست
درآکند خاکش به کام و دهن ببردند بر دست و گردن رسن
همیدون به بندش همی‌داشتند بر او چند دارنده بگماشتند
(اسدی طوسی ۱۳۵۴: ۱۱۷-۱۱۶)

پس از اینکه گرشاسب تماشاکنان به باغ رزی در می‌آید، صاحب باغ که کههد (خزانه‌دار ده) است، مطلع می‌شود و به گرشاسب و چاکران او پرخاش و تندی می‌کند. چون خبر به گرشاسب می‌رسد به نزد کههد می‌آید و در رویارویی با گروه او:

بزد بر دو تن هر سه تن را بکشت گرفت آنگهی ریش کههد به مشت
سرش کند و در زیر پی کرد خرد همه ده به تاراج و آتش سپرد
(همان: ۲۰۴)

زیبارویی که گرشاسب پدر او را از پا درآورده، بر آن می‌شود که گرشاسب را به انتقام پدر با شراب زهراگین بکشد. گرشاسب از این توطئه آگاه شده، جام شراب را به دختر می‌دهد و از او می‌خواهد که آن را بنوشد:

به ناکام ازو بستد و هم بجای خورد و بیفتاد بیجان ز پای
دل مادر از درد شد ناتوان بجوشید با خشم دل پهلوان
به خنجر تن هر دو را پاره کرد سرانشان ز تن کند و بر باره کرد
(همان: ۲۶۰)

گرشاسب پس از جنگ با شاه قیروان و اسیر کردن سالار سپاه او، ابتدا بینی و سپس گوش‌های او را می‌برد و بعد ده داغ بر پیشانی او می‌نهد و سرانجام او را به نزد شاهش می‌فرستد و می‌گوید:

به تو این بدی‌ها که کردم درست مکافات آن بد سخن‌های توست
(اسدی طوسی ۱۳۵۴: ۲۹۱)

شاه قیروان پس از شنیدن سخنان درشت فرستاده گرشاسب، دستور می‌دهد آن قدر بر گردن وی سیلی بزنند تا به رنگ کبود درآید، سپس زبانش را ببرند تا دیگر قادر به گفتن سخنان تند و بی‌پروا نباشد. (همان: ۲۹۴)

گرشاسب پس از چیرگی بر شاه قیروان، یکی از دو سالار او را که از در طاعت در آمده بود، به عنوان شاه قیروان بر تخت می‌نشاند. سالار اسیر شده دیگر که پس از شکنجه آزاد شده است، علیه آن سالار می‌آشوبد، اما راه به جایی نمی‌برد و اسیر می‌گردد. شاه (سالار) دست‌نشانده گرشاسب، به شدت خشمگین می‌شود و:

پس از خشم فرمود و گفتا دهید همه دست و خنجر به خون بر نهید
دل و مغز سالار کردند چاک گروهانش را سر بریدند پاک
فکندند نشان به ره یکسره سرانشان زدند از بر کنگره
که تا هر که بیند بداند درست که با شه نباید ز دل کینه جست
(همان: ۳۰۳)

دهقان توانگر به گرشاسب شکایت می‌برد که یکی از سپاهیان تو کتیزک زیباروی مرا فریفته، او را ربوده است. جهان‌پهلوان به خشم می‌آید و چون مرد خاطی را می‌یابد:

همانجا به درگاه دهقان پیر ببارید بر بنده باران تیر
سرش را ز تن برد و بر دار کرد تنش را خور گریگ و کفتار کرد
(همان: ۳۹۹)

س ۱۴ - ش ۵۰ - بهار ۹۷ - شقاوت و شکنجه در اساطیر و حماسه‌های ایرانی... / ۱۰۱

در سومین جنگ گرشاسب با شاه طنجه، شاه طنجه همراه دو تن از لشگریانش به اسارت سپاهیان گرشاسب در می‌آیند. آنها را «در حلق بسته رسن» به نزد گرشاسب می‌برند و گرشاسب:

ببریدشان گوشت یکسر به گاز بمردند و کس هیچ ننگشاد راز
(اسدی طوسی ۱۳۵۴: ۴۵۰)

در *برزنامه* نیز رفتارها و اعمالی گزارش شده که می‌تواند در گروه رفتارهای شقاوت‌آمیز و زجرآور قرار گیرد، از جمله چون سوسن رامشگر به افسون و نیرنگ، توس را گرفتار می‌سازد، پیلسم:

به پای اندرش بست او پالهنگ کشانش همی برد بر خاک و سنگ
به در بند حصنش در و برد خوار بیفکند بر روی خاکش نزار
به بند کمندش دو بازو ببست بیفکند از آن پس بدان خاک پست
(عطایی رازی ۱۳۸۲: ۹۱)

مانند همین کار را سوسن رامشگر با برخی دیگر از پهلوانان ایرانی انجام می‌دهد همچون گودرز، (همان: ۹۴) گیو، (همان: ۹۶) گسته‌م، (همان: ۹۸) و بیژن. (همان: ۱۰۳-۱۰۲)

نتیجه

شکنجه و شقاوت تاریخی بس کهن دارد. این پدیده نزد تمام ملل دنیا رواج داشته و هیچ قومی از آن بر کنار نمانده است. شکنجه ابتدا برای رضایت خدایان باستان انجام می‌شد، سپس با مقاصد سیاسی و اجتماعی و دینی در هم آمیخت و کمی بعدتر با نوعی توافق میان دو نهاد دین و قدرت به ابزاری برای مقابله با مخالفان سیاسی و دینی بدل گشت و روز به روز شکنجه‌ها شدیدتر و متنوع‌تر شد. به

گواهی کتب و اسناد تاریخی و غیر تاریخی، شکنجه از قدیم‌ترین زمان‌ها در میان قوم ایرانی نیز رواج داشته است.

فردوسی در شاهنامه نیکی و بدی را از سوی هر کس که بوده، بیان داشته است. در این اثر نخستین نمونه شقاوت و زجرکشی در داستان جمشید و ضحاک آمده و از آن پس تا آخرین بخش شاهنامه یعنی داستان یزدگرد سوم نیز جا به جا مصادیق شقاوت، زجرکشی و شکنجه و انواع آنها گزارش شده است. بسامد و شدت شکنجه در بخش تاریخی شاهنامه بیشتر است و این به نظر می‌رسد که ثمره پیوند تنگاتنگ دو نهاد قدرت و دین در این دوره باشد که برای ماندگاری بیشتر، از هیچ شقاوتی روی گردان نبودند. به نظر می‌رسد در دوره ساسانی برخی از شکنجه‌ها بازسازی تصاویر شکنجه و شقاوتی باشد که بر اساس ارداویراف‌نامه در دوزخ نصیب گنهکاران می‌شد. از این رو، میان برخی از شکنجه‌های مذکور در شاهنامه با نمونه‌های ارداویرافی آن در علت و انگیزه و نیز نوع شکنجه، شباهت و قرابتی می‌توان یافت. انتقام‌گیری از دشمنان، تنبیه خاطیان و تنبیه دیگران، اظهار قدرت و بأس و جز آنها از جمله انگیزه‌های شقاوت و شکنجه بوده است. سخت‌ترین شکنجه‌ها و شقاوت‌ها نیز متوجه کسانی بوده است که یا به شاه خیانت می‌کردند و یا به نهاد دین (موبدان). نکته مهم اینکه هیچ کس از آن مصون نبوده است؛ پادشاهان (ایرانی و انیرانی)، شاهزادگان (ایرانی و انیرانی)، پهلوانان، دین‌آوران، دیوان و نیز مردم کوچه و بازار (یاران مزدک)، طعم شکنجه و زجرکشی را می‌چشیده‌اند، گرچه به اقتضای موضوع و نوع ادبی شاهنامه از اعمال شکنجه و شقاوت نسبت به طبقات فرودست در آن کمتر سخن به میان آمده است.

در سایر حماسه‌های ملی، شکنجه و شقاوت در مقیاسی بسیار محدودتر از شاهنامه گزارش شده و از همان جنسی است که معمولاً در میدان نبرد میان پهلوان

فاتح و حریف شکست‌خورده او رخ می‌دهد و این بدان سبب است که در این آثار، نظام حکومتی متمرکزی با دو نهاد مجزای قدرت و دین به چشم نمی‌خورد.

پی‌نوشت

(۱) سپاسگزارم از استاد بزرگوارم، دکتر محمدجعفر یاحقی و دوست ارجمندم، دکتر محمود حسن‌آبادی که نسخه اولیه این تحقیق را با دقت و تیزبینی مطالعه کردند و نکات بسیار ارزشمندی را یادآور شدند. (۲) تعبیری است برگرفته از شعر «همه‌م کاشی‌ها» از استاد شفیع کدکنی در اشاره به شیوه کشتن مزدکیان به دستوری انوشیروان: «عجبا کز گذر کاشی این مزگت پیر/ هوس کوی مغان است دگر بار مرا / گر چه بس ناژوی واژونه در آن حاشیه‌اش/ می‌نماید به نظر/ پیکرمزدک و آن باغ نگونسارمرا»؛ فردوسی در اشاره به این داستان چنین سروده است:

به درگاه کسری یکی باغ بود که دیوار او برتر از راغ بود!
همه گرد بر گرد او کنده کرد مرین مردمان را پراکنده کرد
یکشندشان هم بسان درخت زیر پای و زیرش سر آکنده سخت!
(فردوسی ۱۳۹۱، ج ۷: ۳۴۲-۴)

(۳) در این باب همچنین نوشته‌اند: «او [داریوش]، نیدیتتویل و ۴۹ نفر دیگر، هیستاسپ با ۸۰ نفر دیگر، آرّخه و همراهان او، وهیزداته و ده‌ها تن از هواداران او، و عده‌ای دیگر همچون چیترتخمه و فرورتیش، و در جایی دیگر، یکصد و بیست هزار نفر از مخالفان و معارضان داخلی خود را می‌کشد و بازماندگان آنان را در آب رودخانه غرق می‌کند و خود می‌گوید همه را کشتیم و هیچ زنده‌ای برجای نگذاشتیم.» (ر.ک: بریان ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۹۶-۶)

(۴) این بند را به این صورت نیز ترجمه کرده‌اند: «این عیلامی‌ها بی‌ایمان بودند و به اهورامزدا احترام نمی‌گذاشتند. من به اهورامزدا احترام می‌گذاشتم. به خواست اهورامزدا با آنها آن طور رفتار کردم که برابر میل من بود. داریوش شاه گوید: کسی که اهورا مزدا را ستایش و احترام کند، در دوران زندگانی و پس از آن شاد و خشنود خواهد بود.» (مرادی غیاث آبادی ۱۳۸۰: ۲۰۴) در هر حال محتوا یکی است.

کتابنامه

- ابونیا، فرحناز. ۱۳۸۵. «زندان، از ابتدا تا پایان دوره قاجاریه (۱)»، نشریه اصلاح و تربیت، ش ۵۱، صص ۴۳-۴۱.
- ارداویریاف‌نامه. ۱۳۷۲. به کوشش فیلیپ ژینیو. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار. چ ۱. تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران- انتشارات معین.
- اسدی طوسی، علی بن احمد. ۱۳۵۴. گرشاسب‌نامه. تصحیح حبیب یغمایی. چ ۲. تهران: طهوری. بریان، پی‌یر. ۱۳۷۷. تاریخ امپراتوری هخامنشیان. ترجمه مهدی سمسار. چ ۱. تهران: زریاب. بهار، مهرداد. ۱۳۷۵. ادیان آسیایی. چ ۲. تهران: چشمه.
- پروکوپیوس. ۱۳۹۱. جنگ‌های پارسیان با ایران و روم. ترجمه محمد سعیدی. چ ۵. تهران: علمی و فرهنگی.
- دورانت، ویل. ۱۳۸۷. مشرق زمین گاهواره تمدن. چ ۱. ترجمه احمد آرام و دیگران. چ ۱۳. تهران: علمی و فرهنگی.
- دینکرد کتاب سوم (دفتر یکم). ۱۳۸۱. ترجمه و آوانویسی فریدون فضیلت. چ ۱. تهران: فرهنگ دهخدا.
- راوندی، مرتضی. ۱۳۸۲. تاریخ اجتماعی ایران. چ ۹. تهران: روزبهان.
- رضی، هاشم. ۱۳۸۱. دانشنامه ایران باستان. تهران: سخن.
- زمانی، حسین. ۱۳۸۵. «روند مناسبات دینی و سیاست در ایران باستان با تکیه بر دوره ساسانیان»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، پاییز. ش ۲. صص ۸۳-۵۵.
- _____ . ۱۳۸۶. «شاه آرمانی در ایران باستان و بایستگی‌های او»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، س ۲. ش ۷. صص ۱۳۸-۱۲۳.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۳۸۵. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ ۱. چ ۷. تهران: اساطیر.
- عطایی رازی (عطاء بن یعقوب). ۱۳۸۲. برزنامه. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- غفاری فرد، عباسقلی. ۱۳۹۲. تاریخ سخت‌کشی. چ ۲. تهران: نگاه.

س ۱۴ - ش ۵۰ - بهار ۹۷ - شقاوت و شکنجه در اساطیر و حماسه‌های ایرانی... / ۱۰۵

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۹۱. شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. چ ۴. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

قاضیها، فاطمه. ۱۳۸۵. «فرمان فتحعلی‌شاه مبنی بر آزار و شکنجه همسر و عروس صادق‌خان شقاقی در ملاء عام»، بخارا. ش ۵۰.

کریستنسن، آرتور. ۱۳۸۲. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. به کوشش حسن رضایی باغ‌بیدی. چ ۳. تهران: صدای معاصر.

مجیدزاده، یوسف. ۱۳۸۰. تاریخ تمدن بین‌النهرین. ج ۳. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

مرادی غیاث‌آبادی، رضا. ۱۳۸۰. کتیبه‌های هخامنشی [ویرایش دوم]. چ ۲. شیراز: نوید شیراز.

_____ . ۱۳۸۴. بیستون: کتیبه داریوش بزرگ. چ ۳. شیراز: نوید شیراز.

میران، ژاک. ۱۳۵۳ الف. «شکنجه از قدیمی‌ترین پدیده‌های تاریخ بشر است». ترجمه هادی خراسانی. وحید. ش ۱۲۶. صص ۲۰۱-۱۹۵.

_____ . ۱۳۵۳ ب. «شکنجه از قدیمی‌ترین پدیده‌های تاریخ بشر است». ترجمه هادی خراسانی. وحید. ش ۱۲۷. صص ۳۴۹-۳۴۳.

_____ . ۱۳۵۳ ج. «شکنجه از قدیمی‌ترین پدیده‌های تاریخ بشر است». ترجمه هادی خراسانی. وحید. ش ۱۲۸. صص ۳۹۸-۳۹۴.

_____ . ۱۳۵۳ د. «شکنجه از قدیمی‌ترین پدیده‌های تاریخ بشر است». ترجمه هادی خراسانی. وحید. ش ۱۲۹. صص ۵۰۵-۵۰۰.

میلر، ویلیام مک‌الوی. ۱۳۸۲. تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران. ترجمه علی نخستین. تهران: اساطیر.

هینتس، والتر. ۱۳۸۶. داریوش و ایرانیان (تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان: کتاب اول و دوم). ترجمه پرویز رجبی. تهران: ماهی.

یارشاطر، احسان. ۱۳۸۳. تاریخ ایران کمبریج. ترجمه حسن انوشه. ج ۳. قسمت اول. چ ۴. تهران: امیرکبیر.

English Sources

Ardāy Virāf Nāma (Zoroastrian Persian narrative). (2009/1388 SH).
Ed. Dārīuš Kārgar. Uppsala: Uppsala University Publications.

References

- Abūnīyā, Farahnāz. (2006/1385 SH). "Zendān, az ebtedā tā pāyān-e dore-ye qājārī-ye (1)". *The Journal of Eslāh va Tarbīyat*. No. 51. Pp. 41-43.
- Ardāvīrāf Nāme*. (1993/1372 SH). Ed. by Philippe Gignoux. Translation and Research by Žāleh Āmūzgār. Tehrān: Anjoman-e Īrān-šenāsī-ye Farānse & Moīn.
- Asadī Tūsī, Abūnasr Alī ebn-e Ahmad. (1975/1354SH). *Garšāsb-nāme*. With the Effort and Edition by Habīb Yaqmā'ī. 2nd ed. Tehrān: Tahūrī.
- Atāyī Rāzī, Xāje Amīd Atā ebn-e yaqūb. (2003/1382 SH). *Borzū-nāme*. Ed. By Mohammad Dabīr sīyāqī. Tehrān: Anjoman-e Āsar va Mafāxer-e Farhangī.
- Bahār, Mehrdād. (1996/ 1375 SH). *Adīyan-e āsiyāyī*. 2nd ed. Tehrān: Češme.
- Briant, Pierre. (1998/ 1377 SH). *Tārīx-e emperātūrī-ye haxāmanešīyan (Histoire de l'empire perse de cyrus a Alexander)*. Tr. by Mahdī Semsār. Vol. 1. Tehrān: Zaryāb.
- Christensen, Arthur. (2003/1382 SH). *Īrān dar zamān-e sāsānīyān (L'Iran sous les Sassanid, 2 eme)*. Tr. by Rašīd Yāsemī. 3rd ed. Tehrān: Sedāy-e Mo'āser.
- Dīnkard, Ketāb-e Sevom (Daftar-e yekom)*. (2002/1381 SH). Tr. By Fereydūn Fazīlat. First ed. Tehrān: Entesārāt-e Farhang-e Dehxodā.
- Durant, William James. (2008/ 1387 SH). *Mašreq zamīn: gāhvāre-ye tamaddon (Our Oriental Heritage)*. Vol. 1. Tr. by Ahmad Ārām et al. 13th ed. Tehrān: Elmī va Farhangī.
- Ferdowsī, Abolqāsem. (2012/1391 SH). *šāhnāme*. ed. Jalāl Xāleqī Motlaq. 4th ed. 8th Vol. Tehrān: Markaz-e Dāyerat-ol-Ma'āref-e Bozorg-e Eslāmī.
- Hinz, Walther. (2007/1386 SH). *Dārīyūš va īrānīyān (Cyrus der grosse) (Tārīx-e farhang va tamaddon-e haxāmanešīyān: ketāb-e avval va dovvom)*. Tr. by Parvīz Rajabī. Tehrān: Māhī.
- Majīdzādeh, Yūsef. (2001/1380 SH). *Tārīx-e tamaddon-e bein ol-nahreīn*. 3rd Vol. Tehrān: Markaz-e Našr-e Dānešgāhī.
- Miller, William McElwee. (2003/1382 SH). *Tārīx-e kelīsā-ye qadīm dar emperātūrī-ye rūm va īrān*. Tr. by Alī Naxostīn. Tehrān: Asātīr.
- Miran, Jacques. (1974/1353 SH. a). "Šekanje az qadīmī-tarīn padīdehā-ye tārīx-e bashār ast (Torture is one of the oldest phenomena in human history)". Tr. by Hādī Xorāsānī. *Journal of Vahīd*. No. 126.

_____ . (1974/1353 SH. b). “Šekanje az qadīmī-tarīn padīde-hā-ye tārīx-e bashār ast (Torture is one of the oldest phenomena in human history)”. Tr. by Hādī Xorāsānī. *Journal of Vahīd*. No. 127.

_____ . (1974/1353 SH. c). “Šekanje az qadīmī-tarīn padīde-hā-ye tārīx-e bashār ast (Torture is one of the oldest phenomena in human history)”. Tr. by Hādī Xorāsānī. *Journal of Vahīd*. No. 128.

_____ . (1974/1353 SH. d). “Šekanje az qadīmī-tarīn padīde-hā-ye tārīx-e bashār ast (Torture is one of the oldest phenomena in human history)”. Tr. by Hādī Xorāsānī. *Journal of Vahīd*. No. 129.

Morādī Qīyasābādī, Rezā. (2001/1380 SH). *Katībe-hā-ye haxāmanešt*. 2nd ed. Šīrāz: Navīd-e Šīrāz.

_____ . (2005/ 1384SH). *Bīstūn: katībe-ye dārīyūš-e bozorg*. 3rd ed. Šīrāz: Navīd-e Šīrāz.

Procopius. (2012/ 1391 SH). *Janghā -ye pārsīyān: īrān va rūm (Roman-Presian Wars)*. Tr. by Mohammad Sa’īdī. 5th ed. Tehrān: Elmī va Farhangī.

Qaffārī Fard, Abbāsqolī. (2013/1392 SH). *Tārīx-e saxt-košt*. 2nd ed. Tehrān: Negāh.

Qāzīhā, Fāteme. (2006/1385 SH). “Farmān-e fathalīšāh mabnī bar āzār va šekanje-ye hamsar va ‘arūs-e sadeq xan-e šaqāqī dar mala’-e ‘ām”. *Boxārā*. No.50.

Rāvandī, Morteżā. (2003/1382 SH). *Tārīx-e ejtema’ī -ye īran*. Vol.9. Tehrān: Rūzbehān.

Razī, Hāšem. (2002/1381 SH). *Dāneš-nāme -ye īrān-e bāstān*. Tehrān: Soxan.

Tabarī, Mohammad ebn-e Jarīr. (2006/1385 SH). *Tārīx-e tabarī*. Tr. by Abolqāsem Pāyande. Vol. 1. 7th ed. Tehrān: Asātīr.

Yāršāter, Ehsān. (2004/1383 SH). *Tārīx-e cambridge (History of Cambridge)*. Tr. by Hasan Anūše. Vol. 3 (1). 4th ed. Tehrān: Amīrkabīr.

Zamānī, Hossein. (2006/1385 SH). “Rāvānd-e monasebāt-e dīnī va sīyasat dar īrān-e bāstān bā tekye bar dore-ye sāsānīyan”. *Quarterly Journal of Tārīx*. Azad University, Mahallāt Branch. No. 2. Pp 55-83.

_____ . (2007/1386 SH). “Šāh-e ārmānī dar īrān-e bāstān va bāyestegī-hā-ye ū”. *Quarterly Journal of Tārīx*. Azad University, Mahallāt Branch. Year 2. No.7. Pp. 123-138.